

۹۰

# لهجه های مروج

# مردم هزاره

دایزنگی، بهسود و جاغوری

محمد عوض نبی زاده "کارگر"

# لهمجہ‌های مروج مردم هزاره

دایزنگی، بهسود و جاغوری

محمد عوض بنی زاده "کارگر"



## یادداشت :

انقلاب ، یارستا خیزی - دموکراتیک ثور ، پدیده‌یی است  
 بی‌مانند در تاریخ باستانی و پر فتح رکشور ما ، که برانی با راول زمینه‌های مبنی کامل و  
 صادقانه را بین تمام ملت ، اقوام و قبایل و دیگر داده‌ای خود را زرگ در سطح  
 کشور برقرار نموده ، رشد یک جانبه اقتصادی ، فریبگی ، اجتماعی و سیاسی را  
 مساعد ساخت . و نابرابری هایی تلوی ، نخاق و تبعیض هایی گوناگون را که از گذشته  
 های شنگین به میراث مانده بود از میان بچید .

حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، این گردان نزدمند و ناجی بی بهیل

الف

لوده گزجت کشکشور، از همان بدنشکل و تایش، سیاست انسانی، ملی و  
اصولی خود را در زمینه حل مسأله ملی و برقراری آزادی کامل حقوق بین ملل  
میثای برادر، اعم از پشتون، تاجک، هزاره، اوزبیک، طوچ، نوچانی  
و پشه ای و سایر اقویت‌های ملی، طرح و پی‌ریزی کرده در راه تطبیق و تحقیق آن  
بیدین و اصولی بـ مبارزه پیکار پرداخت.

بعد از پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک ثور، خصوص بعد از پیروزی  
مرحله نوین و تکاملی آن که با دستیاری و مکنخای بیدین و بـ شایه اتحاد شوروی بـ زیر  
و این بـ از دیرینه شهابی ما، که بـ طلسم تبعیض، بعد از آن، نابرابری و ستم، برچیده  
شد، و با دفعه دهن، مردم و انقلاب در برابر جنگ اعلام ناشده اپرالیستی  
اینج عطفه و دخلی قدر داده شده از جانب حزب دولت انقلابی مان  
بنظور اعـتـلـای سلطـع زـندـگـی سـیـاسـی و اقـضـادـی و رـشدـ و تـبـارـزـ فـرـمـنـگـهـ حـمـهـ  
زـجـتـ کـشـانـ وـ طـبـرـستانـ کـشـورـ، قـدـمـهـایـ اـزـ شـمـدـ بـرـداـشـتـهـ شـدـهـ، هـمـرـیـتـ

بـ

حاکم بر سر نوشت خود گردید . چنانکه ، کتب ، رسالات ، مواد درسی  
در مکاتب ، روزنامه ها ، جراید ، نشرات در رادیو - تلویزیون به زبانهای  
مانند دیگر میتند ، اقوام و قبائل در محدودیت کامل نگاهداشت شده بودند  
اینکه ، امرور خوشبختانه باسیس مشی اصولی ، علمی و انسانی و مردمی  
حزب و دولت انقلابی مان در امرشگویانی ، رشد و تبارز فرمنگ تسان دست  
با زیده از حمۀ مزایای انقلاب و دست آوردهای آن پوشکل عادلانه برخودار  
میگردند .

بر علاوه رساله حاضر ، کامیون عرض نبی زاده کارگر ، کارنامی  
نشراتی ، ترجمه های مطلب گونگون از زبان آلمانی و نشر چاپ متعالات دیگر  
در جراین سالها انقلاب اور ، ارج گذاشت ، موقعيتی های بیشتر شناز را در راه شگویانی مقامندی  
مطبوعات کشور آرزو داشتند . بیش نشرات دامور فرمنگی  
عبداللودود و فاصل

ج

## تقریظ :

یکی از خصیت های انقلاب می - دموکراتیک می - عین ایت را اقام معمانه بر اساس جهان بینی علمی و اصولیش، نخست از همه توجه چشم داشتی تا میں تساوی حقوق کامل و رشد کامل سیاسی فرهنگی و اقتصادی حمایت می - اقام و قابل واحد های خود و بزرگ تشور بوده چنانکه، اینها را در هر قدم عمل خوب دولت انقلابی مانشده و احساس نماییم .

مدت هشت سال بین انقلاب، یکدروه ناچیز از زمانست، و اگر چه می  
و مردم در آتش و چگک تجاوزگران چون : امپرایزم جانی در اس امپرایزم تهاشکار  
ایالات متحده امریکا، ارتجاع منلته و داخلی سوزان بوده معندها، تلاش حسنه  
:

تامدنی زیادی صورت گرفته، برخلافه تربیت کارهای از فرزندان هر میلت در مالک دست  
با اندازه زیاد در کشور بزرگ شورایی، قابل قدر و یادآوری است. گاهی میکند از شد  
فرمیگ و زبان میت یادآور شدیم، از جمله، توجه جدی و صادقانه حزب و دولت  
در مورد تأمین تساوی حقوق و رشد فرمیگ هزار هکان شورای اجنبی آورده و باید  
از عان کرد. چنانکه، در ماده هفتم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان  
آمده است: «هدف جمهوری دموکراتیک افغانستان، احیای عدم تساوی  
در سطح رشد اقتصادی، اجتماعی و فرمیگ تمام مناطق شوری باشد، ج. ۱۰۱  
بهترین و گرانای ترین آثار میراث فرمیگ و عقاید تمام میت یا، افقام و قابل شور  
را خطف و اخاف میدهد.» از کارایی پر نی تغییر جستجو پر ارج اساتید  
شاه علی ابر شهرتانی که در راه فرمیگ، زبان و لیج های عایانه مردم هنر  
با ابعاد و وجوه گوناگون آن، با آنکه در اوضاع و شرایط نامساعد قبل از انقلاب  
درست اخیر نجات نجیش ثور، برداش کشیده اند و آنها را در خدمت مردم قرار  
خ

داده در فرجم بر ذخیره فرنگ غامند و پرفتگ رکشور افزوده اند که بلند زیرم  
اینک رساله حاضر «لیچه های مردم هزاره دایز نگی، بسودو جاعوری» کار  
محمد عوض «بنی زاده کارگر» را به قدر گرفته آنرا ارج می نهیم، زیرا، رساله  
که تا حد زیاد به زبان ساده و عام خصم به نگارش آورده شده امید که عطشی  
از عطشی مردم هزاره رکشور را اطمین کرده علاوه اما، تا حدودی لکنی را در دسترس  
اصل ذوق تغییر و پژوهشگران موج رکشور قرار دهد و گزینی از گره های کارش را  
گشوده باشد. و این از انجاست رساله متمادی مشحون از سیمراه گیها، اهانت  
و پر ادبار، فرنگی، عفنه، هنر، اقتصاد و ای بسا، که آرایهای دیگر در حق  
این مردم رحمت کش و مصادق مزد بوم ما از اثر کرده های ناروا و ظلمت باز کیند.  
تو زان بی فرنگی و عده ای نگشت شما متحسب و نادان عده اما، در استمار و در چنین  
سیاست های این گروه زور مندان قرار داده شده بود. که ابته این کرده ها  
نایکاران و در استمار قرار داده های آنان، تصادفی بوده زیرا، اگر نگیری ب عمل نهیم

و

علت دست اول همانا ، فرد فتن پنج های خس امپرایزم انگلیز را در کار ملک دار  
و سیاست و خارت هستیهای مادی و مسنوی جامعه ماد است و بار دوم هایت  
دیگری در این نیم سده همانا ، فرد فتن پنج های « سیا ! » امپرایزم امریکا  
و این بار توسط تیره آل کیسیا را داشت . از جانب دیگر ، رسانه حاضر ، با کمی  
و گیفایی کار آن در پیوی رحمت کشی های آن ، ارزشمند است و گرانقدر -  
از در شمشنیدک در نهاد ش آرماني نهفته داشت . زیرا ، گردد و زمان پسندی و  
بداد حکمت میدارد . و شیادان محمد چیز را در حکمت سیطره و محارف فع طبقه پیدا خود داشته  
و این خیلی نارو او نمی بود بر آنان ، تاکسی چند بگ و صفحه های هم ، از کار نهاده ،  
از فریبگ پر آرمان ، از در دل های تاریخی و غبار این قوم ، پ نشیر پاد ، و یا  
از کار و پیکار بیدینی این قوم را در طول تاریخ و مدت زمان استیلا گران اجنبی و  
منظالم زور می دان داخلی و در تمام مصیبت با او آلام دلم و چنین شهادی آزاد بخش می  
اشتراک ورزیده اند ، کوچکترین ناشسته و رسانه ای را در برابر جامعه و آن رئیسیه نمیگذاران

پروردید، پیش و بقیه قضاوت گذارد. تا اینکه، انقلاب ثور خصوص مرحله بیانات انقلاب و مردم (۱۳۵۸ جمی) آن با فروع و محتوا و اصولیت انقلابی و سیاست اصولی انسانی و علی آن، پایه نصیب پروردگری گذاشت. چنانکه، از برنامه عمل حزب دموکراتیک ختن افغانستان مخواهیم بود: « دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در تاریخ باستانی و طبع پر افتخار ما اولین دولتی می شود که مصمم است تواند کامل و قوی حقوق و امکانات مساوی باشد را برای رشد مادی و سیاسی بگیرد. ما اقوام و قبایل کشور تایم کنند ». ازین‌رو از کارنامی شایسته محقق محترم حسین نایل و چند تعارف و شعاری از چند نویسنده دیگر شور داین ملت رحمت کش درجهت تبارز وضع هزاره گان، رسار عجیب عوض نباید کارگر و قدر ویر و انجام سیمینار نمایی باشکوه و محترمانه علی‌فضل محمد کاتب هزاره شخصیت موج، شخصیت سیاسی و مهندس شهیر شور را در دروزان انقلاب، بالمال می‌باشد و فضایمندی یاد آور شد، و جاگان نیت صیغمانه و صادقانه پس انقلاب درست آورده‌اند و کرده‌اند انسانی، علی و پژوهش حزب دولت انقلابی بان، که ناجی راه معاویت و سریبندی

امروز گردیده، نویکش فرداها و آینده مترقبی و آزاده‌گی کامل گردید.  
در سه جام، بنی‌زاده کارگر، رئیسی از همراه‌های پرلاش و کار و کوشش  
مطبوعات کشوبوده، قبل از انقلاب ثوریز، تا حد مکان دیسر، در کارخانه نیزه  
ترجمه مطاب سودمند علمی و اختراعات و ترجمه داستان، از زبان آلمانی در مجله  
ژوئن، مکیانو نیزیس محمد میرمن وقت وغیره بدست نشر و چاپ پسرده‌اند، قابل  
تدکر و قدر است. وهم چنان، چند طلب و متعاره‌ای تیکی در محمدیت هم برادر  
کارگر، در سیان سال‌ها انقلاب نشر و سیده است. از نیرو، با امید کار  
های بیشتر محمد عرض بنی‌زاده کارگر، در این راه شریغانه و مردمی شان که باز به  
رستایش می‌شون.

رسکوب

ط

## مقدمه

از پیروزی انقلاب شکوهمند شورش از هشت سال چندماهی سپری نمیشود که درین مدت از جانب حزب و دولت انقلابی مانجا طرسا وی حقوق میت گیرد، اقوام و قبائل شور و رشد زبان و فرهنگ میت گامی مختلف اقدامات معین و شخص صورت گرفته است، که از جمله این اقدامات میتوان از نشر جاید و چاپ کتب درسی بزبان گامی میت گامی مختلف شور یاد آورد شد.

حق هزار نزد پهلوی سایر میت گیرد، اقوام و قبائل شور از برابری حقوق درخواست گامی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برخود اگر کرد یده رعلافتا، یکی از اقدامات حزب و دولت انقلابی گامی توان از ایجاد و تأسیس شورای مرکزی مردمی

نیز محکم کش میت ہزارہ را قابل قدر دانست کہ به وسیده این شورا مردم ہزارہ در  
بخشش نمای اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و دست آور نمای انقلاب ثور بہرہور  
گردیده اند و میشوند .

رساله حاضر که بہجت مروج عامیانہ ہزارہ نمای دایزگنی ، ہسپود و جاغورے  
نگارش سیاقت است در آن خصوصیات بہجت مروج عامیانہ و فلکلور یک ہزارہ نمای  
مذکور گرفته شده است ، درین رساله از نوشتہ استاد شاه علی اکبر شیرازی نام  
لجه نمای عامیانہ مردم ہزارہ استفاده شده ا بر علاوه ، در جریان تماشیں ؟  
و ملاقات نمای جمعی و انفرادی با موسفدان ، علماء و روحانیون منطق ہزارہ و برداشت  
و تحقیق شخصی اینجا نسب رساله حاضر تدوین گردیده است ، امیدوارم تدوین و نگارش  
رساله بہجت نمای عامیانہ مروج و فلکلور یک میت ہزارہ گلکی را بخاطر ترویج و اشاعه بچ  
بیشتر بہجت نمای عامیانہ مردم ہزارہ انجام دهد . و باید پادآور شد که جلد دوم این -  
رساله نیز در دست نگارش و تهیی کو وہ آنزو مندم نویسنده کان و فرنگیان میت ہزارہ  
کن

در مورد کمی و کاستی از لحاظ بحث از نوجوه اشتباہات مکلی نموده و در زینه پوشش  
اینچنان باید زیریند .

رساله حاضر منکامی بچاپ سپرده شده که اگر از جانبی پایه ای خاکیت  
انقلابی خلق در کشور تکمیم می یابد از جانبی مردم ما در برابر جنگ اعدام ناشد  
اما پرایزیم جهانی قرار داشته که خوشبختانه این پیکار قهرمانانه و ببرد عادلانه مردم  
ما از جانب دولت اسلامی ما در راس اتحاد شوروی یاری شده بیش میورد .  
آرزو منم با تامین صلح و امنیت در سراسر کشور میت هزاره دیلوی سایر ملت ها ، اقوام  
وقبائل و طویل ما مصروف نوسازی هشکوفانی و رشد اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی گردند و  
نقش خویش را در زینه ایگانمایند .

در فرچام باز دیگر در انتظار یاری و کمک های اهل خود و همایی ای موج و سودمند شان .

«محمد عوض بنی اده کارگر»

ل

# لِهَجَهَهَايُ

مروج مردم هنرمندانه شنگی، بهسود و جاغوری

اید : را کردن	لِهَجَه
الغُو : حکام از امانت	مُعْنَى
آمل : قریه، دیار، جاییکه گویند	عِرْفُ الْفَ
چهار پایان آذن نگاهداری نیکت	ابْلَكُ : وارطلا
الغُو : دروغ گویی	اوْرَسَهُ : بعْدَ
اسْتِيلْ جَيِ : ایستاد کردن	آَلَى : زینت، دوست
آری، بَلَى، حَان، آری	آَبَلِي : پدر
الغَرَه : چکش	آَيَه : مادرگان
	ابْغَه : کاکا

ایلچی : فرستاده مخصوص	اوچیکو : بنو شان
اید : سخن نقش	اوگیپی : خواه مرد برادر اندر
آجه : مادر کلان	ایمکی : خواه هر زن ، خاشنه
اید : همچ	آیه : مادر
اوغور : طرفیک در آن چیزی را	اپسو : زن بادر شوهر
سیده کشند ، هادون	ایش : تبدیل کرد بزم ، عوض نمودن
ارک مرک تاریکی کردن چشم	الختو : مادر حال ، زن بدو واره
اوینی گلگ : زکام ، سر مازده گی	آودور : ابر
ایسپی : سفید	ایگو : دونستانه ، رفقاء
اولخوی تو : گلگ بخاره رس	آوف : بی واری
اوخسلی : جن ، مادر حال	اتی : بی و آری
او خلیو : بد خلقی	ایله : مفت و راچگانه

آرد میده : قهره کلان کاری  
 اوله مله : کم خودگی، داخلخانی  
 الهم و حلم : شرده پوش یتیف  
 آیگنده : جلوگیری  
 است تعال : کلان کار  
 است عده : خودنمایی  
 او مارع : غذای از خیر و دفع  
 ایرگنده : ناز کردن  
 او سخور : گلای گرد سائل  
 او دکوتت : تصفیه متعاب شدن  
 انگنگ : بیمان ضخم هرمی برآ قلب  
 ای په غو : پرست نامی خشکیده جلد

ادلی : مثل دمانند  
 انگشت : ذغال چوب  
 ارجل : هر زنگ و هر قسم  
 از غند : انبوه، کهنه و تزویده  
 ابرمه : بس و چیزی است اوزی  
 استخو : استخوان  
 او شورک : اشکنده قنم مرغ  
 ایرغه : اسپ تندرو خوش گشدار  
 او ته : آن  
 آیکه : دامر، ای زن، ای خانم  
 ایشیل : بزر تیره  
 اینگر : کنخ دامن پر اصن

الیله : بدون ترس کاری را انجام دهن	انگه : آیا	ایله سر : بی بند و بار
آگه : اگر		ایراق : زیورات زنانه
آگه : زن اشترافی خان		آی : حرکت کردن ، روان شدن
آکو : حال		آیگل : تقدیری و خواست
ارگک : سیاه و نعیم		ازید : احاطت و فرمابرداری
هلک : تنه		اویست : حامل دار
الغوچک : پل کوچک سینگی		ارخی : بخیز
الملکتو : جن زده گز		آیی : آیا درست است
اخستو : برخاستن		آیی : مادر
آولوغ : بادار		آتی : پدر
ایسبرخودو : حیا ،		آپی : مادر کلان خدمه کهنسال
آخو : ناخن		

لچول : نمادر پدر	العَلْيَخْ : سراسمه و سرگردان
او سو : دم دعا برآ رفع نهر مار	او داو : ترتیب و روش کاری
القومنی : چاه بزرگ برآ ایجاد و باش	آستی : آستین
پر کنده گوشت خوار	ادچوربی : ابن الوفت
آرد مکده : شتراره آتش	آشاد : حشر
ارمنی : فروفتگی پشت گردن	آدوگو : آهوما
اپله : حرص و آز زیاد	وچ : اوچ
اوگ : خطهای باریکین بافت	اوستور : چیرضیم و دبل
گلکسیم و برک	اوتسینه : خانم و همسر
امرو : نوع ملیعی دندانهای پاها حروانتا	الوست : خیزدزه راست و سمتیم
ایمی : صرفه جویی	آچه : مادراندر
او به : پیشنهاد و اندازه	اولقه : تخمین و اندازه

اوله مود : افواه و عیقی	آهار : قیمت تجینی
امونتور : همانطور	او له کی : زکام
او له جی : قول و زوزه کشیدن	ا تره کی : بیگانه
مگ درگ	آ د : عهد و پیمان
او رگو ماچ : خدای از روده و تنگه نمودن	ا چخ : شاخه
آ نغو : آزد ، میں درغبت	ادوله : آهسته و با احتیاط
ا پچی : زکام	ادیر : هوشیدار و بیدار
آ نشک : برق هوا ، الماسک	آ که : ابلق ، سیاه و سفید هرچیز
ا نگل : حدس و گمان	دو نگ
آ نشک دنه : سفليس ، سوزاک	ال ته : بی عقل و کودن
ا تکی : بافت موی	آ ردہ : ترکس و خوف
ا خته : خسی کردن حیوانات	ا رخلمی : ایستاد کردن

الفه : کف درت  
 الگک : شعده و شرارة آتش  
 اله کدو : هجوم بردن و هجردن  
 امنند : آهسته گذاشتن  
 ایسه : اکونن ، حالا  
 ایدیو : چیز هرزه و بیکاره  
 ادله : آهسته و با اختیاط  
 آنقد : تھا  
 ابجو : سود و ریا  
 ایسو : آتش کردن  
 اوگر : زخمی  
 او جس : عف

او چی : نوشاندن آب  
 اوول : عجد و شتاب  
 آخچ : نشسته ، قصیدن  
 ایچرگ : غوغاء و هیا یه  
 اوچور : وقت و زمان  
 او لکو : رواج ، اندازه ، نمونه  
 او نگید : جیزه ، سرزد نه چیزی  
 او رک : جای بود و باش تابستانی  
 او دروغ : تراؤ ، تسب  
 او ش : المغات ، توجه  
 ایشه سک : از شخصی زیاد نفس زدن  
 ایشی : اینجا

او سود بُجی : جادو و فرسنگ کردن  
 اخْتَبَجی : عقیم کردن ، نازار کردن  
 حیوان

ادْتَبَجی : تجین کردن  
 افَک دُجی : خنک کردن ، فشرنگ کردن

او باد : مرا جهای مختلف  
 او کره : انواع آش  
 انگنگ : چمن زار  
 او لم : گذر ، محل عبور از آب  
 او پره : گپ و چیز هر زه و بیشه وده  
 انوچی : کسی را وادار کردن به گام اندھتن



# ۹ حُرْفُ ب

بیسر بیجی : بقیر از اتفاق خشم آوردن	برخشد : بی احتیاط عمل کردن
بیل : بگذار	بیله : با جسم
بوغوند : بکویه گرد شخص گوشتی	بکله : پدر کلان
بگلیو : آش مخصوص بگر کلان	یافه : تا پیشی که محکم فسته
بوقرا : پرگانده، گذشته	بیشود «پوده»
بوله : پچه خاله	بی پلر غده : دانه دلیل
بی بولفسه : بی خبر و فتا	برزگنگی : مادر حال و جن و دیو
بیکره : چهره، خشکی	بوغه : گاو زده چاق
بیکری : پرگانده کردن، گذشتاندن	بیلی : دستکش مخصوص که از آن
بوقله : مرضی که از اثر ترس پیدا می شود	در وقت درخندم استنادی شود
و عده ای درگویی آماده	بو سرق خود خیری بارگون بانگشان خود تیر مشیود

برغل : غیرنسلیم در هم در چیزی موقایع	بلای بور : فدا شدن ، قربان شدن
برخ : متوجه و خاستن موی سر و پیشانی	بوق : صدای بند و قهرآمیز
برلیده : زورآزمایی وستی	بولخو : آگش کردن کالا و آشیا
بربوزگ : قهرگرانش کاری	بروف : دونیدن ، تیرزن
برگیر : طرفدار	پکیچی : اولادها
بولگه : وعده	برگری : توت زینی را زطرف مالک
بوکی : خود رنگ خیزی بدون شکن شان	برای همچنان جهت نیز و کشت
د پارچه دون آن	داده می شود
بسیار : پرادر	برغوندک : چیرمه و گلد
بولبی : سر و بزندی	بوغوندی : تپه و بزندی
بله برود : خرج اصراف مال دیلان بدون سفیش	بچکس : هزدور

بلای لو : سَدَرَى اَسْلَمِي

بازْلَش : زَمَانِ بازِي لَفَاعِلِي

بِي اِيف : دَخْرِي

بره گو : بَرَهْ نَادِيزْ اَوْلَادِه

بوغین : بِسْتَرْه بَيْع ، چَادِرْشَو

بولول : صَافْ دَشَاف

بُوك بُوك : حَمِيدَه رَافِقَتْن

بِسِرَد : خَرَاب ، وَرَيَان

بوغومی : كُوْرَكْرَدْن ، اَنْدَاخْتَنْ دَخْرِي

بِسْتَو : بَكْبَرْ ، اَخْذَكَنْ

بور : بِيرْدَنْ ، خَارَج

بورغوسو : بِهَالْ سَرْخ دَخَارَدَار

بیری ، عَرَوْسَ

بوچه : تَحْمُدْ بَوْعَنَاتْ عَرَوْسَى

بنخه : بَامْ خَانَه

بوترنحو : عَلْفَه گَيْه ، هَرَزَه كَوْهِي

بوغوس : خَشْنِيَنْ دَغْضَنِيَكْ

بوقايسى : عَالْمَاعَى بَغْرَه زَدْنَى

بُوكل لو : كَخَاهْ دَكْوْرَه چَبْرِي

بِسِدَه سَى : حَرَافْ ، بَرْكَه

بروفله : بَعْدَه دَرْكَارْ

بِيجَي بِيجَي : تَحْمِيدَه بَسَرْتَشْ

بلدىشى : بَرَاهِي اَوْ

بِسِرَيُو ، بَرَيَان

بُورشَو : معرف پول و خروج اموال	بُورنی : کوری پا	بُیکر : تبلیغ و بیکاره
بُسید : بساید	بُدگشت : مردوزن بُدگاره	بُاچه : بچه و پسر
بُدرگ : جنپس و بذات	بُور : برآمدن	بُدرگ : جنپس و بذات
بُسکل : بُشکل و بُدقواره	بُنگ : آدان مرغ	بُنگ : آدان مرغ
بُولو : پیاز کوهی	بُسکنی : اعماق و دمگ	بُولو : پیاز کوهی
بُوف : خواب شو	بُچه : بیکر	بُوف : بیکر
بُلنه : بالابی	بیقوش : بوم و بوف	بیقوش : بوم و بوف

بُوك : بِسْتَنْ بَذَاب	بِلْكَائِن : شَبَّ گَذَشْتَة
بارنه : بَحَارِي	بِلْكَنَه : بِلْكَانَه ، نَاشِنَسَ
بُرْسَه : بَرِين ، بَالَالِي	بِرْكِيرَه : جَانِدَارِي ، طَفَدَارِي
برغوله : حَمَدَرْدَنْ	بُويْ چَيِّه : بُويْ كَرْدَن
برداتي : فَرِيزْ خَكْتَنْ گُوْسَفَنْه بَزْ	بُويْ چَيِّدَه : بُويْ كَرْدَن
وَكَادْ بِرَاءَ كَشْتَنْ	بُريْ لَدَو : رَشَدَ وَنَخُورَدَن
بوگود : عَحَاب وَشَجَاب	بِيُو : ثَرَه تَمَنَه ، غَنَي
بولاق : چَشَهْ كَفَارْكَوَه	بِرِيدَه : قَطْعَ كَرْدَن وَبِرِيدَن
بوْتَسي : تَوَان وَاسْتَطَعَتْ	بِلْ بَكْ جَوْشِيدَنْ بَيَاحَات
بوْخَي : پَهْنَانْ كَرْدَن وَفَخَيْ كَرْدَن	بَلْدَرْغَو : نَوْعَ عَلَفْ خَبُوب وَخَوْرَدَي
بُوچوم : نَذَاشْتَنْ نَمْجِيدَن	بِرْسِلَه : بَارَكَرَدَن وَبَارَبَنْدَي كَالَّا
بنگَنْ : بَانَكْ آواز	بُوكَو : بَرَآمَدَگَي دَلَوَهَانْ پَشْ تَشْتَر

بی‌سیندک : نبات خودمند	بوی : غسل، خرند، زهر دار و کشنده	بوده : چار بایان ماند اپ هشت
بی‌سیمه : قدو قامت	بوچی : دکمه	فاطمۀ رکب و غیره
بی‌بند : سیده، زن اهل سادات	بوری : بروم	بی‌بند : سرتپ، کوش و قله
بی‌بند : زشت و بدکار	بی‌سکمه : زن برادر	بی‌بند : سرتپ و دردی چیزی
بی‌بند : آهاس برداشتن حیوان از	بادی‌گلک : پرندۀ لوحک در جات خانم از تعان گرفتند میره	برخور : از هر خشم آهاسینه و آهاس برداشتن حیوان از
بی‌پیش : گیاه‌لبی	بید : چیزی و مند و قوی	چیزی
بی‌باشه : چیزی و ضروری	بی‌باوه : کاه و ماه خشک برای زمان چوahnها	

بولندی : چری کداری میعنی دجال

کمال

باشد

بعور : زورمند



۱۶ حرف پ

پیش پیتاد : پر این دراز که از برگ  
ساخته می شود  
پندی : خود را جمع و یک مشت  
گره زدن  
پروفتو : مخود را و مثبتر  
پرس قد : درین او از خر  
پشپول : چیزی که دکم وزن  
پاشوم : پشم  
پیرو : پر این  
پارو : رأس بیل چوبی برف پاکی  
پیچکند : عصا نیت و علی ترک

پیش قیل : فضله گو منه  
پیش پو : بازی زنانه  
پیتاو : جاییکه آقایی باشد  
پلاس : سکم  
پرشت : فراموش کردن  
پفع : چای پست دکم ارتفاع  
پامی : تپه هموار  
پک : تما

پای تاوه : پای پیچ  
پیت گور : کا علا گور  
پنگک : نیکام

پنځلک : ګوتا، ټه  
 پچول : ریسان، فخریم  
 پدو : پندیده، آمامیده  
 پشکی : پاټو، شال  
 پیشلو : پیشلو، متعاب  
 پیرغلو : ټکه پیرا ہن  
 پوک : شخص خود خواه و میان ہنی  
 پولیسی : لکن، زبان  
 پورده : ٹامت دشمنه  
 پوش پوش : تنفس کردن  
 پولخو : چوب ٹوی دنک پل  
 پت : ران انسان

پوچی : بی شری، بی جایی  
 پوچی : چیدن گینهای ہر زہ ازین  
 نباتات غنیده  
 پباءو : قذای از رون و آب  
 پسیں : فضله مرغ  
 پی : دانستن  
 پی روود : مثل، مانند  
 پنج پوت : گریستن  
 پوره گو : پرتاپ کردن، بیناز  
 پایلو : برابر و مطابق  
 پوره غو : از نظر از دخشد  
 کم بھادون

پام : هموارپس  
 پیان : کاسه و طرف چوبی  
 پشت پل : سقف خانه  
 پاره : تقسیم کردن  
 پستیز : گره زدن و پیوند سیم  
 تاریخ گام بافتگیم  
 شال و غیره  
 پسته : منجده و سیده دایره شل  
 کرکوزه و دیگر یا به آن میمانند  
 پیچک : پیچیده ، درهم و مهرم  
 پکشی : همراه تهانما  
 پتل : کیشیف ، خاک مایده  
 کلک : مشار خری راست کردن هموار کردن

پنکه : تهدید کردن  
 پنگ : چکیم آنها پیشی  
 پونی : خود خور کردن در خواب  
 پیگده : نرسو و کم جذب  
 پاجک : پختن کوزه و خشت  
 پچک : نفس سوختگی  
 پیچمه : تستبان و ایزار  
 پر قود : عکین  
 پسنداد : عترت و انتباہ  
 پالی : سگی هی کوهی  
 پالو : پسلوان  
 کلک : مشار خری راست کردن هموار کردن

پی افستدو : فہمیدن و دانستن  
 پیتھے : آفرین جائیدہ برائے برد  
 پلال : خانکن کنندم درو شدہ  
 و باخت دراپ دو افی  
 نیعنی می شود

پیغولہ : سگو شہ ، ازرو  
 پیچی : شکستن  
 پودکدو : گندم پرو بمال  
 پود : سرگون و واڑگون  
 پریمو : فراوان وزیاد  
 پتی : تحریک و اسخوا و گول زدن  
 پورتیل : پوت کو سلاہ کار کا  
 پر شدہ باشد  
 پنخیدو : تپیدن دل از شوق بین چری

پوپوک : حدحد ، شانہ سرک  
 پوشی : آندہ ، پشیان و نادم  
 پتی : پارچہ و قطعہ از زمین  
 پولغو : ہمکاری متبادل  
 پنخیتھے : دیوار گھنی  
 پایی : طایفہ و قوم  
 پانچ : نان جو  
 پریلیده : تلاش و تپیدن  
 پستہ لم : بہان و تہمت

پورج ، پف کردن آب از  
دہن .

پوله دلی : پسندیدن ، آهش  
کردن

پای رود : مثل ، مانند

پوره دلی : پرتاپ کردن چری  
کردن

پسندی : عربت داندن کردن

پوچیدی : کاستن از شرم دخای

پوده : نازک بست

پیشیو : نادم ، پیشیان

پچلتخانی : اخلاق درگاری

پسندکی : پشتاره

پیشته : تبلیغ عامل

پشت پشت : آهسته راه فتن

پلی بنه : مقیاس و پیمان

پلیکل ، قبرستان

پونور : کل دست را س

پاده : درخت کنار دریا

## ۲۱ مرفات

شادو : بیسان و طاب	ترغنه : قرعه، پنگ و نسب
پنگ : مواد سوخت که از گزین	ترغنه : جوال دوز
چونها تهی شود	تامش : بت دپهان
تی لغه : زیر پا ولد قرار دادن	توخ : نگاه ردن
ترسنه : از گزینه زیاد به چوش شدن	تولغمه : تکمیل کردن
تمخره : مخواه کردن	تعانی : ما
شیاغ : چوب دست	تولغه : فرق سر
توش : امر کردن	توبخ دلی : خشک کردن
تو توک : طرف دآفایه کی	توزه : صحبت کردن و گزدن
ترنجه : محکم دسیار پر	توعزی : مستقیم درست
تول : قوم، طایفه	تزالاج : فاصله صادق درستگو

توغل : چند روز متواتر برف بگاه  
 تی بخشی : غذای پیشانده  
 توشه : با هر کوت دست پاش  
 راندن چزی  
 سک : بختن ، خالی کردن  
 تیلو : پائین و زیرین  
 تاویسردنه : بجان  
 تامو : تمام و خلاص شدن  
 توکشید ب نفس سوخته  
 تاله : چمن  
 تو بچی : تگمه کورتی  
 تیاغله : گردش باعضا چوب  
 تقوسندی : چمنی گرفتن (بزم ح)

تختخو : عینی ، چغور  
 تویی : خردگوش  
 شیلگو : تبلد کردن  
 تی بحوری : حایله و امداد  
 تو درس : مستقیم و راست  
 ترسیبو : تنان ، زیر جام  
 تی قصیق : زیر بغل  
 تو ردگویی : راست و رک نوی  
 تو زگ : نازک  
 تو نی : ستون چوبی برای اسکار  
 سقف  
 تقوسندی : چمنی گرفتن (بزم ح)

ترتعنده : دست و پاچشدن

تعقی : لحافیگه بالاسی تصور اندامه

شود

تکاور : خسته و سنت ناشده

تاد کدو : چور و چاول

تلائف : مرسیمه و عجده

تلواریس : ذوق، میل، آرزوه

تامات : لانه های زیر زمینی خانواران

تامی : کاکا

تغشیش : غدر و سمجش

تمتیده : بادست جستجو کردن

تو سکل : تکین، شناخت و معرفت

توش : امر فرمان

تبیستو : خواستن

تسبیوش : در تاریکی پالیدن

تیزموی تاده : تکف و در شو، میسی

تله : وار خطا

تاختو : دویدن

تپچی : دختن لباس

تمیکی : کچه رو غنی

تیرگ : پهنان شدن

تورجی : پناه جستن

تیسته : پالیدن

تو ماو : زکام



تولغه دلی : بگردادن  
تاشه دلی : مخن کردن پنهان  
دادن

توغی : آرخ  
توشی : تنفس شدید، چکو زدن  
سککه  
توكه : سکاند ادن لطف و پستان  
مادر اینکام میزد  
توشی : بیگار، کار چزی  
تویی : تصنیع سخنران خود ساخته  
تیچه، کوشش برای رسیدن به چزی  
تیپشی : تغاذی طرف چیزی برای خود داشتن

تینیگلک، یینگلک زانو  
تویگلک : ساعد و بازو  
ترشس : پرچه چوب  
ایسره : تامه نوز و تا اگون  
تابوچ : زیارت و چشم ناید  
مکری : تندیست و نیرومند  
تیغه : دره اسریز  
تله : بزر  
تال : چوب ترک و باریک  
تینیک : خود خواه باریک بر نظر خود  
تائید ورزد  
تراغ : فرقه اسره

تاوول : نشیم کردن ، سپردن

تاپ : آفرین ، تحسین

نمده : حسد ، قطعه د پارچ

ترقه : دره خشک و سنجار

تیگه ، لعنه ، نواز

تیسم : عاش و پارچ هاش خروزه

مَنگ : آوازه

پچو : عمال و هوشیدار

ترزو : ترازو

تکمی : تکمیه دادن

تُلاق : طوفان باد و برف

تربور : شاخه باریک درخت

تُود تُود : سخافه بیهوده

تیپی : فرشگیم ، قالین ، نمده و غیره

توتیگی : کشتن ہلاک کردن

توقی : کم کار کردن و کاستان

توشیگی : امر کردن ، توظیف کردن

توخنگی : معاومنت کردن

تیسو : تجیب شده

تُورلی : توردادن ، رم دادن

تافه : غذای ازنان ، نم و غوین

تاد مولی : تمام خلاص کردن

کاری

تُورلی دلی : پناه گستن

## حُرْفَ ح

جَوْل : خوشِ نای گندم را نو سط	جَلْك : تیز و چالاک
جَسْرَگَه : جرأت و دلاوری	جَادِه حَارِمَه کَرْدَن
جَوْلَهَگَه : هوشیار، زیرک	جَوْر : از کف دست تا آرخ
جَهْس : بُرْدَه کاره زمین زراعتی	جَهْسَه : خواه مزراوه، پسر عمه
جَهْدَه : کناره گیری و گوش گیری	جَاهَه : یکن پر این، گریبان
جَوْب : برابر، پیوند	جَهْدَه : حیوانات را برای چرا بردن
جَسْرَگَه تو : با حوصله	جَوْرَه : سوخته نهانه موي
جَوْخَه : بامداده ضرورت	جَاهَگَه : خوابگاه، تخت خواب
جَيْغَه غُر، تکه جیب کرته	جَاهَلَه : زنگ روشن او رجسته
جَيْجَه جُجَه، جایجا کردن	جَلْك : تیز و چالاک
جَيْزَه : گم عرف	جَوْنَهْنَه : جوجه شتروچه های حیوانات

جیسور : بخی و حسود	جسجیت : قواره و قیافه
جیگ : بند	جیره سی : مخفی نزدیگ ریان کند
جعنی : گریبان، بخی	جولک : ترندہ پوش
جاره : تکه ای خرد	جول : لحاف ترندہ و پر پینه
جیبولو : شخص تبل و عامل	جونگاو : گاود ز جوان
جیغا : رحمت و رنج کشی	جخول : لگد مال کردن
جبل غه : گوشت جوان لاغر	جیگیر : علقة کمی بند
جسم بغه : چادر بقہ، گیا ہی کر درد روی	جمحو : لحاف
آب می روید	جسته : خنا بز خرم
جلجی : پیوند چیزی به چیز دیگر	جوگہ : جرات و محنت
جسیر : تصادم، جود و برابر آمد نہیں دیا	جوینیل : شخص تبل و عامل
چند چیز جسم	جرغات : ماست و دوغ

جیل : سال شمسی نسب ب جواهر

جع : دام ، تله دبشه

جغیریق : دلدار

جخرجی : امرواد اشتن کسی بخاری

جلمجی : انجام دادن کاری

جمحا : فردا نی و از دیاد

جخنل : بس فرسوده و شرندہ

جگل : شاخص ، شاخه

جستر : افسون و جادو

جو بلجی : آشتی دادن ، هموزن

برابر

جو جی : هر دو طرف بجام اسپ  
جو نگ : همارت ، نرگی و ذکارت

جخولده : گلکد مال کردن

جخو : حرکت تند قلب

جخنگ : بیاره و بخواه تربوز ، خربوزه  
کدو

جسیر : ریشه و بنیخ چیزی

جیغات ، خسراج و مایلات دولتی

جیبلک : خسیس و مرک

جسید : اسپ سرخ نگه کمی مایل

رسیا یا باشد

جیره سو : نوع از نی باریک و نازک

## حُرْفُ حِجَّ

چُنْكَ : جاسوس  
 چاو غال : بوت مخصوص چوبی رقب  
 از شخم زدن رمیں بالا رف  
 دهستان از آن کا میگزند  
 چاروغ : بوت یا که از پوت  
 خام حیوانات ساخته شود

چِیجین : سینه  
 چوم : هوای تیره و ابری  
 چاغوندر : چاق و فسره  
 چَک : پاره و دریده  
 چغه : پیمانه و اندازه و تهیاس

چُنْجِی : گریان دادن  
 چوقی : خورد، کوچک  
 چِوَّ : تندباد و شمال توام با برف  
 چوئی : تا جرگو نخند و جوانات  
 چیقی : بزرگ خلک زدن چیزی و فرد  
 بُردن آن در چیز دیگر.

چاپوش : بزر جوان ماده  
 چه غی : نظری و چوئی آن کم باشد  
 چشیده : خمیر نانی که در تور چشیده  
 باشد  
 چرخت بافتی از چوب برآزمد خوب گنبد کاربرد

چیق : فکر داندیشه	چیق : آلووه و گشیف
چیچه : شخص قدری و چیزی	چیفو : زبان باز و دروغ گویی
چوردک : باهموش ، زیرک	چمه : پنج و چهکال پانزدهین شکم
چورکدو : دردی کردن	چمه : مرگین حیوانات
چاقو : شقیقه	چونه : تار و نخ
چعن : چگک	چرمینه : ریسان از پرست حیوانات
چیوچینگ : هیزم جمع کردن	چاک : سلی و تپاچه
چل : مرگین موشی	چول : شکستن
چونغا : گوش گرفتن ، دقت کردن	چور : خسیده ، کم
چورد : فکر کردن	چوره محل : فرصت یافتن
چدک : نظر معمن	چور : سوراخ و روزنه
چشک : نیبل ، عمل	چپو : چپان

چُرس : چلپور  
 چیغلا : استماع کردن و گوش کردن  
 چیگه : قسم دست و پا  
 چوک : خم شدن  
 چولدی : آدم کوچک و خود قیافه  
 چیزک : خد زدن ، سوزش  
 از خلیفه خار و غیره  
 چراغ : جرقه آتش  
 چینگلک : نگه کوچک را باد و  
 آنگشت پرتاب کردن  
 چینگ : معلم و ساخت  
 چیزه دو : لک لک

چلی : لفاظ و دروغگو  
 چدی : تسبیل و عامل  
 چکی : کف دست  
 چشت : چاشت  
 چاغومی : چاق و فره  
 چل چل : لعاظی ، چرس فی  
 چکنگ : کف زدن  
 چمهه : پنهان کردن  
 چوچی : خاشیدن و پورت کردن  
 چنیش : خرچنگ  
 چم : نجاش  
 چینه : قدرت و توان

چذله : شمع ، بادکردن چندم ، غبال چوچه : چوب دار که آتش را با آن شور میدمند کردن

چلوس : زینگ ماز ، حسود برای چیز را هر دوبار یک میان برف

چیزی : پاشیدن عف

چخول : نام دخن پین

چمی گیر : سینه بغل

چوچله : شبکه کوچک

چشمنی : پتا قی فشک (کارتوس)

چشکه : غذای ہوسان

چرشنقی : گذله زیرگ رخخت را دارا

چند شاخ پاشه

چم : بازگشتر ختن ، صرفه جویی کردن

خودن

چیتفیشگده : بافت چیزی را در

دست گرفتن

چوچله ، نوع پزنده که زیاد رخسار

آب بسیری بردا

چل : شرکت

چسم : توانایی ، قدرت آماده گی

چلشده : جگ بهم در آدمیختن

چمیو : تاراج دخالت کردن

چی : جال ، گودال ، جائیده چری	چیدو-فیضی : اداره کردن
چیخه : آواز خوانی	لاد آن بر زنده
چرچیده : فعال و عالمگار	چلچل : کثیف و آسوده
چهبول : چیزی که بسیار خود بچری بسیار ریز	چوققی : بسیار خود بچری بسیار ریز
چاموک : چچه ، فاشق بزرگ	چورپه : چوچه بگز
چشیده : نور آزمایی	چسو : فعال ، ذکری



# ٣٤ حرف خ

خُمْ كُوتلی : خانه و گنبدیه اطفال از	خُرفه : گدام گندم
خُلپل : خلوط	خُلپازند
خُلپلی : پختن غدار عجل از مواد	خاتو : زن
خُنک	خُسیگیه : تخم مرغ
خایبو : آبیاری در اول سال	خوسته : ناززاد
خُزو : خروس و مرغ	خُزک : لعن خود رک نشسته حکم میکند
خُمندوك : خسک	خُمیش : انداختن گزنشنوم
خُوند : کم عقل ، کودم	خُچمه : چوب نهال باریک و تازه
خاشد : افداد ، چیز شده	خُوگ : نان نازک که بالای تابه آهی
خُسیرک : بجاجت	خی پزند
خُسرگو : مرغ ها	خُسیم پلک : خاک آسود

خونده : صاحب دماد  
 خود : شیر و گیاه کوہی  
 خموج : خاکستری که آتش داشته باشد  
 خاره : پشت بزرگ خرسن  
 خردگان : گلوده معلوم  
 خیرجید : خیروسری، بحاجت  
 خط‌سیر : کم و پشت انسان  
 خاک‌تکی : خاک‌سال کردن  
 خاک‌مالیدن  
 خون مر : عمره‌امن  
 خشپش : پس‌بایی زنده، دار  
 دندار زندگی

خبرگوی : سخن‌پیش  
 خلپلتو : جنی، مریض عصبی  
 خوکسته تو : نامزد دار  
 خسیگینه تو : مرغ نختم دار  
 خاتونو : زن‌های شوهردار  
 خراشت : خارت  
 خونوکنیتو : کم‌حواله  
 ختما : مغزور، خود خواه  
 خسیده : لوده و احقان  
 خسته : قدرکوتاه  
 خلطه‌علوم : لباس بد و دخت  
 خوچیشگد : عصبانیت و فقرشدن

خال : وادی و دره کوچک	خپشله : انسینه خس و خاشک
خرنچ : مخوطی از خاکستر و خاک	بلس چیزیای نندس اجمع کند
خنه : خانه	غلیو : مایع غلیظ و دزم
فرنگ : اباق آهنسی که دارای	خسیل : پاک کردن فرزع گندم از
سه پایه بشد	علف هرزه
خور : ناده دول آسیاب که	خیخ : چیزی در د گرد
از آن آرد میرزد	خاگ : قبرستان
خود : بادار، صاحب و کلر اقراص	خنگ : گربه سیاه
خری : نوع گل و چشی و طبی «گل خنی»	خالی : فراگت از کار
خیرپی : بوته و نبات خاردار	خمیسه : کامل و خمیدگی و هضم «دل
خول : نایخ خیر و میں و	آسیاب
پرندگان	خیلکو : قبر

خبرخول : گیاهی پنکل	خرغره : تسلی کردن، آرآهنی دموهای
گوشخ	اپ راتومط آن شایه میزند
خنگک : درخت که هی دانه های خشمر	خیل خندی : بی حیایی و سخنگی
وروغنی دارد	خونده دلی : کسی اصحاب و مالک چیزی
خوچک : پرخشم و قهر	ساختن
خانه دلی : خرمن و انبار کردن	خونده دل : چیزی را مالک و صاحب شدن



## ۳۸ حرف د

دیمول : خوش بیان گندم  
 دیگشک : آیینه طرف در آن شسته  
 شده باشد  
 دیگ بردنی : مکار کوچک دیگ کرک  
 دیگری : چیزی سرچ پر  
 دواه : سیال داری و تقدیه  
 دغد دغد : گرمی شدید آفتاب  
 داکری : دف و دشتم  
 دینگو : ترکیش بودن  
 دیلند : بخطه ، درنگ  
 دمه سرمه : تبلیغ ابی مبالغی

دوبلی : گریختن زدن  
 دخنیو : گاد نوجوان  
 دل جی : انجام دادن کاری  
 دوته : هوس ناکام  
 دالو : دلال  
 دود : نان دل آسبنان پخته  
 بیکشته نان جواری حس  
 دای : خرم علف و هیزم  
 دیمه : گندم لیمی  
 دارده : ملک و موسفید فر  
 دایی : زیاد و بسیار

دوبه : شخص متقلب و پرستش  
 دلشخیزه : دل بدی و نهوع  
 دم فتی : حسنس  
 درگه : دروازه  
 دیگو : دیگران ، اجاق  
 دیغو : دهقان  
 دیده‌نگ : مردم‌چشم  
 درشته : بخنوعلی از کاه و علف  
 دیگلی : دیگر خود  
 دلوایه : ہوسانہ  
 داتی : موی گرد خوده  
 درد : رسوب و غن

دوبی گلک : گردش و نفری  
 دولی : آواز خوانی مخصوص محلی  
 دادی : کاکا  
 دی گله : ناز ، گرشه  
 دندو : دندان  
 داری : خسم پشت چیزی بابر  
 دندول : جمع آوری ہیزم از کوچه  
 ڈولی : قشنگ ، زیبا ہمتوں  
 درشو : درآمد و سرمایہ  
 دو ندہ : ٹرنڈہ و مندرس  
 دامو : دامن پیشہ  
 دوپوستہ : حامل

دیره : دیوار	دوكه : قد کوتاه
دجی : حالت انجام کاری	دنگه : مسخره
دال : توان و قدرت	درگیر : متأثر، غمگین
دال : چمن زار و اسم معلم	دکل : جن، موجود خیالی
دنق : پوست گوشتی زیر	دن : شخص محض و مستحب
گبوی گاومرغ آوزار است	دوگونیچی : دوگانگی
دبهوه : تنبوره دارای دو تار بشهد	دوتر : اسیر کردن و پارچه زریابس
دوردل گویی : ریا کار	دوته : فرار و گرفتن
دیرشی : نزدیکش، نزدید او	دیگی : تکه کردن
دوره : رکاب زین اپ	دیگی، از نظر عابشین، از کوئل گذشت
دالو، دستخوان شانه	دمکش : یکی از افزارهای
دماس : آسوده زندگ کردن	بانسکر

دیگنیو، سطح مرتفع

دختر دند : دختر حارا

دب : غایب شدن، عقب کوه د  
چیزی که نهان شدن  
دودی دودی : چیز آدیزان



## ۴۲

# حُرف ر

روش : روشن باشکار	رفت تو : درین و قافی شعر
روود : ترتیب و تنظیم امراض و	روت تو : منظم امرات
نمک : پذیرنده	نمک : پذیرنده
رسپو : رسماں	رسپو : رسماں
روشو : روشن و جلد ادار	روشو : نان نازک تابای
روپی : رفاقتی ، روپیه	روپی : صاحب روح
رسست : روشنی ، جلا	رسو : چپ و گناه کردن از چیزی
روغو : روغن	رسو : کاشتن
راو راو : زود زود	روزگ : روزنه
روغتو : روغن دار	رویی : رواین کردن
رسپو تو : کسی ک رسماں دارد	فرستادن

ردی سیاه : شخص دروغو | غمیس : فدرا پاشان پریشان  
 ردی پتو : نگزارد و از گونه | دریا کار



## حُرف ز

زوستو : فام خانه	زاو زده ها : اولادها
نالیده : نازد افتخی رکدن	زوم : مزه تیر، غدای تند
زار : رحم و عالطف	زونچ : خسیس، پول دوت
زخمی : زاغ، عکه	زمونخت : مسخن، ترشید
زاغول : گلنه، گلگ	زاکد : ترشح
زیربلگ : زیرک و هوشبار	زفت : چکنده، فخر
زورگده : زور زدن	زدگا : زیاد
زورآزمایی	زاجه : زنی که درفع حمل کرده، شد



## حُفَس

سیده : آنگین ، سنت و زرم	سیده : آنگین ، سنت و زرم
سوله : حرام زاده	سوله : حرام زاده
سونجی : دراز شدن دراز کشیدن	سونجی : دراز شدن دراز کشیدن
سَرگی : فنده جوانس ، سرگین	سَرگی : فنده جوانس ، سرگین
سنایج : خرطه از پوست جوان	سنایج : خرطه از پوست جوان
سونچی : کندن ، خلاص کردن	سونچی : کندن ، خلاص کردن
سینگرک : محکم ، چیزیست هاند	سینگرک : محکم ، چیزیست هاند
رگ دپی ایان د جوان	رگ دپی ایان د جوان
سیروا : جدا	سیروا : جدا
سکانه : تحمدید	سکانه : تحمدید
سامو : خلاص و نکام کردن کاری	سامو : خلاص و نکام کردن کاری
ساتو ، میش و خوفناک	ساتو ، میش و خوفناک
بیت تکنده و شیرینی برای خبر خوش	بیت تکنده و شیرینی برای خبر خوش

سیره مه : بجاجت و خیره سری  
 سُرخک : خک  
 سوچی : دغنه صاف  
 سرخی : قبرستان  
 سرخ آدی : آب خیری  
 سرخ بوده : نوع پیشی ردانه  
 بیز و سرخ در جهان می براید  
 سوربور : رنگ خاکستری  
 سرده دو : رها کردن  
 سنگوب : سنگسار کردن  
 سه گفت : چگفت  
 سروش : سرکرده و میس قوم

رسیوالد : سقط رارد  
 سپلخ : خود را از گاز آویزان کردن  
 سوچی مه : پافتاری  
 سای تو : جنی، عصی  
 سرچور : شرمنده، خجل  
 سرخوک : معلم عرف ناشنو  
 سرکاوشک : بوت سرپاپی  
 سرتار : سرمن  
 رس اوز : رسبر  
 رسام : خوف ترس  
 رسیبل : قیافه و مچه  
 رسیته : پاره شدن

مرسوجی : مغلوب کردن حرف کرستی

سِنگسول : پرتاب کردن سنگ چاپ

## هدف

سبایز : صحنه

سبوی : گوشنده حوان ماده

سویی : سرین

سوله : پسر هر از مزاده و نامشروع

سول : نائنگ و مینگ روی پوست

بدن

رسکه : نرم، آگین و شخص تبلیغ

سوف : سوراخ هواکش تنور

سخهه : پوستی که روی زخم می خشکد

سبیت : تربیه و پروردان

سال : گاز اهال برای باری

بدخت می آورند

سمند : اسپ

سمندیو : مارچوبه، گیاه صندزه

سیستی : غنچواری و دلخوی

سونعید : صرص و آواز

سونغ : گرسنه خشم

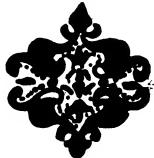
سیرجی : سیر کردن شکم

سورولا : همگم گردیدن، گردید

دیجی

سوزرس : پاره پاره و پارچ کردن

سَوْبَهْ : سَرْپَرْسَتِي	سَوْبَهْ : بَزْهَ نُورَسَتَهْ
سَوْشِيْ : طَرْفَ اوْ ، جَابَ اوْ	سَرْپَرْسَتِيْ : سَرْپَرْسَتِي
سَرْجَرْغَهْ : كَاسَنَهْ	بَهْيَ : پَاشِيدِينْ گَنْدَمْ دَرْزِينْ وَرَوْنَهْ
سَبْوَهْ : سَخْوَانْ نَرْمَ سَرْسَيْنَهْ	غَدَا دَرْحَاتْ بَخْتَنْ آدَ پَاشِيدِينْ
سَرْجَهْ : بَدَونْ سَرْپَرْسَتِ	سَبَهْ : دَوْشَاجْهَ بَارِيْكَ كَرْ بَا آهَنَهْ
بَهْكَ : عَلْجَنْ شَدَنْ حَوَانْ بَرَانْسَلْ گَرْيَ	إِمِرْزَنْهْ
	سَاكُوْ : تَخْتَ ، سِكُوْ



## حُفْش

شلوکتو : کرم های دراز	شپید : فشارداد
شخن : لحاظ و افساد اسپ	شیرغه : زنگ شیرچالی
شیر : مات	شیرک : با جُرُت شدن
شلکت : شف استاره لگنی	شغشول : بی آرس ، مست ، غالمغای
شیفت : مصل ، چسیده	شگور : نظر چوبی که از شاخچ هار
شیوه یو : دل تسلیایی	باریک ساخته می شود
شقب : گار ، شوخ ، مست	شیرک : تکه پیرهں
شیپور : خدا را از طرفی دزطف دیگر	شیپور
شور : حله های مجموع	رختن
شیخه : خنک کردن نمودن طوبت میگس	شیبه : زود ، عجل
شیو : تخلیه ، خالی کردن	شلیت : ان بکار و غالمغای

شورشمبو : بوم ، بوف ، جند  
 شورکش : چین خودگردان ہر چیزی  
 شوکس : آہستہ صحبت کردن  
 شورتی : زن روپی و بدکارہ  
 شیرختو : خمیر کردن  
 شنلک : ناخ پا انسان و جو شن  
 شفت : توصیف زیاد ، تملق  
 شیبہ : مجده و پافشاری  
 شیخور : پاک کردن  
 شیکام : رشوت خور  
 شینیه : ابتدائی وادی و درہ  
 شاؤن : شباز ، براہی شب

شوبده : افراط ، زیادہ رو در کارہ  
 شیخنی : بچول  
 شیفتگله : نزدیک کردن  
 شویه : نان ریزه شور با  
 شعبد : میستی و شفوفی  
 شوبشگ : شب گذانیدن در جایی ، اترق  
 شنندقد : چرک و کلاف ضخیم پوت مین  
 شول : با جسدات و دیر  
 شپس : آواز پا  
 شاتو : زینہ  
 شیگت : میده ریگ  
 شدری : شہنم

شینگ : هم چیز خری  
و هم چیز نهاده

هم

شیپی : فشار دادن  
شیپی : خود کشیدن  
انتار

شوره کی : چیز خود نی که ماند  
پالک است

شیرج : شیراز ، شیربریده  
شونق : چیز که را پر خواهد کرد  
شینگ : تخدیس گوئی را برای عدس  
و خانواده سفرمی دهنده

شنه : دندان اضافی

شینگ : کماره کلین

شوکشوک : سرگوشی آهسته بازم

حرف زدن

شتری : بدشکون ، بدفال

شنه : نازا ، تریک او لادنگه

شیرگ : مالک خانه ، صاحب خانه

شافی : چار شاغ / خرمن را به

آن بادمی کشنه

شیرمش فنگ : معامل مخفی و دسیسه سازی

شیغلگ : ششم زدن و شدید

زمین

۵۲

## حروف

حاف: شیرجوانی و مسمی چیزی که | صد کله: طعنه، منته، نزدیکی



# حُرْفُ غُ

غَنْ : عَوْنَرْك

غُورْغَنْ : حَلْمَ زَجْبِير

غُولَى : غَلَم

غُولَه : آهَنْ ذَوْبَ شَدَه

غُرْغَلْجَيْ : بَزْدُرْنُو شَانِيدَن

غُشْ : فَرْسَحْ قَرَارَ دَاد

غُوْدَسَى : قَهْرَمَنَتَهْ ، غَالْمَخَالِي

غُوْدَهْ دَهْ : تَرْزِيْكَ بَگْرِيَانْ هَعَدَهْ

غُورْسَى : چَاقَ دَفَرَهْ

غُونْجَوْ : درَهْ عَمْقَى

غُنْجَكْ : آدَمْ كَمَّلَانْ وَكُوتَاهْ قَدْ

غُونْجَيْ : مَادَهْ كَاوْ جَوَانْ

غُنْوْلْ : آبَ كَلْ آَوْد

غُنْفَلْ : غَالْمَخَالِ ، شُورَدْ غَوْغَا

غُنْسْ : زَيَادَ چَاقَ دَفَرَهْ

غُنْجَ : جَوَالْ بَرْزَكَ كَنْدَمْ

غُزْتْ : صَدَائِيْ آَرْوَعْ

غُهْدَوْعْ : فَرْدَرْ فَتَنَىْ عَمِينْ

غُنْفَوْ : عَلْفَ كَوْهِيْ بَرَايْ چَارْ بَيَانْ

غُولْ ، وَادِيْ ، جَاهِيْ مِنْ دَوْلَهْ وَ

قَسَرَهْ

غُنْجَلْجَيْ : صَدَا كَرَدَنْ مَا كَرِيرَ كَرَدَنْ

غویه : ران ، پت ران  
 غوزبه : گچیه خاردار  
 غلو : جنگ و پیغام  
 غذک : قذافه لفظ  
 غرغلا : عالمگار  
 غدل : وقت و زمان  
 غرغور : محمدیدر کردن  
 غوده : شخص فردی  
 دقدکوتاہ  
 غاده : نوع توب بازی  
 که از پشم ساخته  
 می شود

غعنی : عالمگاری  
 غدر : بسیار ، زیاده از حد  
 غرغو : دیگر کلان مسی  
 غوجور : شووه و نمک  
 غولجی : بیزاری و دلسردی  
 غولجہ : آب ہو  
 غولنہ : ادسط ، میانہ  
 غل : غلط و اشتباه  
 غنیوں : بھرمی زدن ، پرگانگی  
 غیرینگ : سپیده صبح  
 غول : وسط سوئون فقرات  
 غبیش : حومه و پشتکار

# حرف ق

قسیمه : بشکم  
 قوفله : غامقان  
 قوطلوع : بیجاد مخلوط کردن  
 قور : کار طعام، ظروف ناخوری  
 قی : راز پای اینان و لذگ  
 قفحه : بارگم که عقب زین اپ  
 بسته می شود  
 قول غیر : درهم و بزم کردن  
 قیمیرش : چرک روی پست بزم  
 قاش : ابرو و بالا چشم، پیشانی  
 قیمی : خراشیدن، یا خراشیده گر پست بزم

قد از تو : محراه تو  
 پلیمو : سرپائی  
 قولبه : سر بالا  
 قندی : آدم کلود  
 قوده غو : پرزو مادر عروس و داماد  
 قوله غی : درد  
 قولند : پالیدن، جستجو کردن  
 فیسایی : غامقانی  
 فیمیه چی : منت کردن، طلامت کردن  
 قیچی : زیر چش  
 قیمی : خراشیدن، یا خراشیده گر پست بزم

قی : بیکاردن و عمرانه ، داشتین	قول بول : پرآگذه شده
گاو دگو سفند هم	قوچدار : گومند زرد قوی
قدم : درنده و بدخوا	قینگ : شکم اپر بادگردان
قریش : بست و وجہ	قیرد : فرد خشم
ما فرق : خشک و قاق	قیره اس : قهرشدن
قشیچ : مگ ماده	قوی : خلاص و تسام
قوقری : بق	قرطی : کم خودم
نمی فیچ : خنده دادن	قره : تهایا ، عمه
قیسترک : لاغراندام و چالاک	قسلم : پیشانی
قرغول : درشت تندی نظم	قلاش : کم طالع ، بیکنست
قوتول : ناگزگردان طلف	قره کسی : عالمگایی
	قفت : بهم پسیده

قسیع : افشا کردن ، مهار زدن  
 قیسره : باد زدن عرق  
 قساق : ژرگان  
 قوی : پوش سلاح جارح  
 قرداخ : کباب بی چربی  
 قبچی : نکین کردن ، دیدن از جانشی  
 قرنگ برنگ : شکوع و رفت آمد زیاد  
 قیفگش : صدای پر شور و همایه ها  
 قشی : برگزگ سفید ابر و سفید  
 قبحو : سرطان ، سرطانی مو  
 قلقتگ : سرپوش موری تغزی و  
 دود رو خانه

قوکده : چسک ، گثیف  
 قوچیخید : خلیعی ، بد رفتاری  
 قوخلده : سرفه کردم زیاد طعن  
 قوچی گریمه زیاد سرفه مینه  
 قاوشاد : غافلگی  
 قلگه : فرب کار ، قیمت فروش  
 قوزرغو : شده مینه ، ملامت  
 قیسره : ماده گاد  
 قبچی مه : شیطنت ، کرتنمہ  
 قوبچی : حکم بستان موری دود رو  
 قوچین : تا پشی دبل  
 قسیع : انسان را زین دو پاشنه رون

قُتْلَى : خُلُلْ وَكَثِيف  
 قَسْبُورْغِي : بِسْمِيْ دَهْم  
 نَبَاتْ كُوْمِي  
 قَاشْوازْ : پِيشَانِي باز  
 قَهْدُونْغْ : نُوْغْ بُوتَهْ خَارِشِين  
 وَقَابِلْ خُورَدن  
 قُوْنُمْ : بِلَسْ مَنْدَرْسْ وَثَرْنَدْه  
 قَرْدِسَاقْ : شَخْصُ لَابَابِي و  
 بِلَبَندْ وَبَار  
 قَوْشَكْ : چِيزْدِ شَاخَه  
 قَوْشْ : جَمِيعَت  
 قَوْنِيْلَهْ : پُورَتْ نَازِكْ مَدَن

قَشْعَ : پَارَهْ وَكَهْنَه  
 قَشِيدَهْ : رِيزَهْ وَپَارِجَهْ كَرَدن  
 قَسِيرَدَهْ : حِيفَهْ ، اَفِسُوس  
 قَمَسَاقْ : تَهْ ذَرِيرَ دَجِيْكِي  
 قَسْرُوْبَجِيْ : اَنْجَشَانَه  
 قَسْنِيرَهْ : مَقْدَهْ قَرِينَه سَارِي  
 قَسْنِيْ كَدَوْ : سِيرَبْ شَدَنْ ، رَفَعَ  
 تَشَنَّهْ  
 قَسْتَرَكَدَوْ : اَعْصَابْ غَذَائِي  
 قَقْتُوْ : دَامْ وَتَلَكْ كَلَان  
 قَرْجِيْ : بَحَجَاهْ طَفَل  
 قَهَّهَهْ كَهْ : هَمَراهْ چَكَسِيرَه

قشمه : درم و برم

قادری : سوهان

قلایع : درازی مسافت میں دودست

قریبی دانہ : دانہ و خال پشت مرثہ

قره : عصبانی

قابل : نزدیک نمین کردن

قوده : پشتاره علف کوچک

قیفیج : مخفی ، کج و خمیده

قیچیج : سرگین حیوان

قوتو : پرنده بزرگ ، گلگو

رکس

قوشی : کلیکش چاک باشد

قیسو : چور و غارت

قزول : یہ هدف برآوردن

تفگ

قاب : علاف پوش تفگ و  
چرخای دیگر

قیقس : مدادی بنسه

قوشغه : بُرہ آہو

قوتہ : معدہ و شکم انسان

قوہ : گنیف ، آلووہ بلوٹ

قریسنج : شی جلادار و براق

قرقئی : هم کام

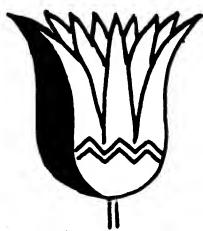
قورغول : گوش فرادادن

قساد : حیا و شرم  
 قوله غی : ذرد  
 پھر : پیشانی و میس  
 قاف : گیه که کھار جوی میروید  
 دبرگن ٹمی ٹمن دارد  
 قحیر : گرس ، پرندہ لاشخوار و چا  
 بزرگ برائی آبیاری میں  
 پتھی : سرایت کردن  
 پتھی گلک : زکام ، سرما خود مگی  
 قلغو : برگ چلگری بارگ رواش  
 قمع ددو : شوغی کردن  
 قمع : اچھی ، پوئی بروی زخم خشید

قوشق : حوصلہ و پشت نکار  
 قم : ریگ  
 قیچ قلیجی : خنده دادن کسی با پنج ٹا  
 « قیچ چمک »  
 قسمی : رفع قشنه  
 قعدہ : خشک کردن چیزی  
 قادہ : سنگ بزرگ  
 قادور : داس  
 قمیں : شلاق  
 قستی : دو شیدن شیراز کگا و گومندہ  
 قدی : قطعی و حتمی  
 قد : بردہ بازی و حوصلہ

قده ود : دورخن پراین و کرتی  
 قمی : زکام، سرماخوده گی  
 قخره : سرفه کردن  
 قسیع : پاره شدن برس  
 و صد اکردن سیم

قا قور : لاغر  
 قانقد : زیاد لاغر  
 قوره لی : سیم  
 قسیعی : فشردن گلو، خنک کردن  
 قنجه : گرگ زده



# ٦٢ حرف ک

کوئتی : شمع خودخواه وہی مفرز  
 کالہ : زیر نظر داشتن و حمایہ غذائی  
 کوچی : آہس شکم  
 کری : درست ہاظم  
 کوئی پیار : گریان پر عقدہ  
 کھل : کج ، ہاظم  
 کلہ گی : تقدیز بان  
 کری : نزدیک ، قریب  
 کشتم : چوب میان خالی  
 کاکی : کاکا  
 کسیل : طرف بزرگ خسیر

کرخت : آرام ، ساکت  
 کوئی : صدا و آواز  
 کوئی بردی : مشکل  
 کوہ : سگ قوی و جنگر  
 کھل محل : بحث و گفتگو  
 گنگوہ : دیگرانہ متعلق آہنی  
 کندود : گرختہ بود  
 کمی : علف نیخ کوہی  
 کویگ : گومند جوانہ و چاق  
 کاڈشیرہ : بیوت و پاپوش  
 کشیرک : جنگ درت پیخن

چیخو : نابلد و نارس  
 ییرچی : باخنچی چیزی را قلع کردن  
 کیپ : بسته  
 کوتلو : غم و اندوه  
 کمرتو : پایا حوصله و پر کار  
 کوبه : غینه سرآستین  
 کیرشه : شکم زدن و قلیه کردن زین  
 کولی : مرضی جدایی « پر »  
 کوربله : درین خاک غلت زدن  
 کورپاکده : قیچی و اصلاح موی سر  
 کورنان : مسک، خسیس  
 کدوه : غمی و پرستو

کشته گیر : خدمه، مکنیز  
 کوره : شکم  
 کومری : بزنو جول  
 کوچه : دنبال کردن های سیدنی  
 کوله : کلاه  
 کودنی : چلپه بزرگ  
 کشته : کلان و بزرگ  
 کورکورک : عدوشی و مختی صحبت  
 کردن  
 کله چه : مباحثه و گفتگو  
 کیلس : مارمولک، اسومار  
 کلوگویی : پر حرف

کوکت : آدم سرخ زنگ و کم موی	کشته : بی دندان
کوچی : ریختنی پر ، جذامی	کانه : کنه خزندگه که مشترک در وجود
کپتک : کمین کردن	چونات زندگی می کند
کیسته : چماق ، آرد فرنی	کوشک : چیز پوک و میان ہی
کهبا مخکاک زنگ	کندور : عینق و ثرث
آتش می افروزد	کهسته : بی درنگ ، فوری
کبته گک : مشکور	کوئل کدو : حوان چری را از عقب
کیدک : دسته چیش ، تیشه و غیره	کشندن
آلات	کوزه لی : کوزه چه ، کوزه کوچک
کلیک : کار دخورد	کوزه تنی : گیا و کوہی ره مانند چای
کوقی : کاسه چوبی و خرم	مورد استعمال دارد
کرک : نیخ بسته	

کونگ : مددگار	گوگر : چونگ لفظ
کلپی : ترکیب دارای پاشیدن	گوک : شوهر خواه
چیزی	کشد چشیده : استعمال چیزی به زحمت
کاچی : علایی مخصوص که زنان	کلک : کلید، مفتاع
می خورند	چک : پوچک فشنگ «کارتوس»
کرکمی : بند کردن صدای ترس	تفگر
کنگمه : لعای فیکه بیک روی آن از تکه	خیز زدن و پرتاب کردن
ورودی دیگر آن از گیم بشده	چیزی هم
کون توغی . آرنج	کیمول : زرنگ و زیرک
لنده لو : در سلو دراز کشیدن	کیچ : تصاحب کردن چیزی
کور آخه : نرمی روی است	کنجه : نوده هایی که از کنده دخست
کلو : زیاد	اره شده دوباره میرودند

کاب : سامان **ظرفیه**  
 زیرگوزه میس آندا  
 نغلته  
 چاری : مرکز حکومتی  
 کمبل : پالانس اپ  
 و مرکب

کتوک : گلو، حلق  
 لگنه : مثبر، مفرور  
 کریک : فرگاهان  
 کیله : آروغ، آروق  
 کومه : نرمی روی انسان گوشت  
 دو طرف روی



# ۶۷ حفگ

گیرد : طرف سای

گردد : گردن

گودی : اینان ، خیلی از پوست

بزد یا گو سفند

گوی خوده : لول خوده و فریب

خوده هم

گیند و ک : سگ نز

گوده : نگین ، مواد سوخت از

سرگین حوانات

گوروم : رمه گاودا اسب

گو سپو : گو شنید

گوی گید : بخار لفظی

گل گوچا : غالمحال ، صدابند

گوشتی : همراه غیر عمدی ، اشتباه

گوش ره : سمار و غ

گیسته : یکشک و مراقبت

گواهنگ : پیچیده ، سردگم

گیمز : ادلار ، بول

گرد و ک : کم ، انذک

گودره : متعال قریه ، آنطرف دره

گنجینه : آنای کوچک بر اس

نگهدا ر اخیس قیمتی

چچ ، سرگچه ، رامم کردن

## گنجائی: تمدید، سرزنش

گهوله: نانی از جو و باقی

## گلوغود : سیلوان و آدم قوی

## گی گی : بعضی اوقات

## گوَدَمِی : آنسان

## گودھ لگ : ٹکوہ و فربہ

## گردد : وفات گردان

## گیری : گرہ

## گردندو: تہوں دستمزاع

اگر زندہ ہے کل انکار و خود خوا

## گھنڈو : تکان دادن

## گردش : محاصرہ

## مدور : گردش

## گنگورہ : حرف و تخفیف زبان

باز

## لگدرکو : شی ھنزو و سکارہ

## لور لور تراق : صاعقه ، رعد و ررق

## گال: ارزن

گاہ: وقت، صبح، سر و ف

## گردد و دو: تسلیم و متابعت

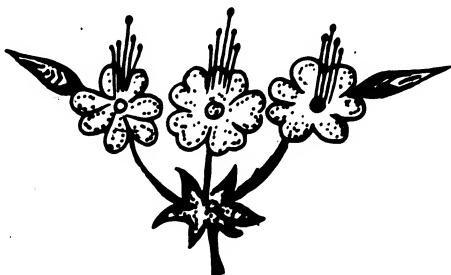
لیشو: چڑی انگو و ناچیز

گیمی : ناله کردز از شدت مرضی

## گہ: دکٹرہ تبر و تیشہ

## کیمیل : زن سانجت طلاق شدہ ہم

گاش : جای گومندان در حوا آغل	گیرده : چیزی را دهکده
گوبه : روی فربه و	گول : گنج دلی خود
گوشته	گول : لقمه
گاین : قدیمی	گورل : دشمنی
گه : پول عروسی « توانه »	گیدله : پشت گردش
گادچه : نوع پرندگان فخم میزد و بینا ماندا	گوی ددو : غلت دادن با پرتاب زخم



# حرف ل

لیلا غو : فرفیده در آن گندم بریان نشسته	لامو : زندگی سواری
لوك لوك : قدم ناکان و فرنگ	لعي : لاغر و ضعیف
لخت : شنخ، بلند	لخشم : چیزی غریب و دشمن
لادک : گل لار	لغنی : لاغر و ضعیف اندام
لچک : چادر	لیتی : نوع غذا از آرد جواری
لوك دو : چیزی کوچن موارد مایع	لاته : مکه
لوره : بشکم پرست	لمسیت : تبلیل، استست
لوخ : پستان	لینگ : متبر، مغدور
لولوك : نوک پستان	لخشدگ : بخ مالک
لاق : تاس، سربی موسی	لمسه بیک : بیکاره تسلیل
لختله : کلان کاری	
لیگت : حرم و غراب	

لخشمده : آرایش زنان	لخشمده : آرایش زنان
لیشتاک : طفل تبل و کودن	لیشتاک : طفل تبل و کودن
لر : سیلابزدگی با پرستگا	لر : سیلابزدگی با پرستگا
لیشکدو : از ریشه کندز چیزی	لیشکدو : از ریشه کندز چیزی
لاچو : پرتاپ کردن یک شی دستگ	لاچو : پرتاپ کردن یک شی دستگ
لخ : بر هنر	لخ : بر هنر
لده : چیزی را که شتاب شده	لده : چیزی را که شتاب شده
لوغه : لغمه	لوغه : لغمه
لدو : مرکب بدوفار	لدو : مرکب بدوفار
لیلیدو : پریزیدن ششم	لیلیدو : پریزیدن ششم
لچو : چوب دل برای کویدن	لچو : چوب دل برای کویدن
جوبات	جوبات

## حرف م

میچم : چویی که با آن گمیاه را از	موره : میردد
زمین سیه دن میکنند	موروم : میردم
موکونی : میکنی	مچگ : دسته از طغیان
موری : میردی	مردکو : مرد ها
موری : دود در سقف خانه	مورگ : بخ، تعصّب
موتک : گردن و بازدید انسان	مخسته : گرایان و ناره زیاد
ماشیو : برگ های که رُتی و دریشی	موشته : آرد کردن مقدار پاچیز
کارپشم ساخته می شود	گرندم
موتیو : مشت انسان	می مریگ : آماده برای جنگ
مفرتو : نان روغنی	مید : می گذارد
میب : می آید	مخاونگ : بد خوبی و زیادگیر کردن

مین : کمر	میخی : واسطه و بیعام رساندن
میرگن : شکارچی ماهر	منته : دست و پایی آنگشت
مونهی : حیوان چارپایی شاغ	مامه : مادرکلان
منل : پاک، نظیف و زیبا	مانی : مانع و سد
میتو : بسیار سفید	می خورد : قصد رایی محمد کردن.
میخی : بند دست	مول : زیاد و فساد
موگویه : می گوید	مولچه : مدت دموعده
ماره گ : مجلس و احیان	ملغخور : مرض بیمارگون
موده : نمایندگی زیر پالان حیوانها	موقت : افتادن
موک : جراحت از برک کر از تار	محوه : جذم
پشمی ساخته می شود	میچت : استاره های کوچک پر وین
موره : جای نصب کردن دستگیر	وثریا

مشترت : بحث و مذکرۀ بی مورد	مونت : موعدیکه به آیندۀ موکول شد
مافتی : همتاب	بشه
تعل : حسیت	موتفاک : شکستن گردن
مینه ملکی : اولاد مابینی	مادداد : گنج و خموش
محول : جعل، آرام و میغصم	منگیر : عطیه و بگیر فرد و فتن
مُرتوه : فریب بازیگر	مُنگر : کنید از در شرخی طعنه زدن
مود : عدد شرط بندی	موحیده : نوع گیاهیکه برای مریض
مشقوی : مصروفت	خاصی موثر است
موثرت : خیز زدن	مینه گی : می بخیگری، مابینی و دلی
مافتیوه : آفتتاپ	مانی دلی : مانع کردن
ماکود : خوش بریان شده گندم	موختله چی : حکم گردن چزی
ماخ : بوکه، ماج	موخسه دلمه : دلم بر در دیرمی طپد

ماشونه : معشوقه	ماکی : مایکان
مورشه : خاکستری	منک : نفر پیمان
موروله : کسر را به شانه و باز نهادن	مند خسوس : مانده، خسته
مرغی : گیاه هر کوچی شیرین کردن	مونتی : قلعه کردن
خوده می شود	موندلی : مدور، اگرد و چوب خود را
مروت : زرم و آهسته	موقت : متعادم، محکم
ماشونه : گیاه خاردار	



## صرفان

زیسته : نمی گذارد	زیسته : آهسته
ناری : غذای چاشت و شب	نیم غرود : نمایک
شگفت : بد طایع ، ذلت و خواری	نموده : نمی شود
نیپه : در پیاه و مصوّد نیت	نیخه : چیزی که در میان شیرخوار
نام سرخ : پر از ، نام برخ کرد	نیکو : چشم چشم بین
نایحه : نادرست ، بدگزار و بد خلق	نخه چی : باما ، برادر مادر
نخه : ناز و کارشمه	نوریزند : معمول
نمور : نیزه داد	نوخته : بیمانی که اسپ یا مرکب
ناتو ، ضعیف و بی نیزه داد	نیا آن می بندند
زیسته لی لی : آهسته گی و حوصله	ناخوش : مریض
نوکسر : چه در میگون	ناخودل : هوشیار ، زیرک

ناجو به : شوی کردن  
 بونجی : بور کردن  
 نخول : آب رده ملعه ، دود  
 کش توز و کاری  
 هم  
 نیو کدو : (نیاد کدو) : بستن  
 دروازه  
 نیزگدو : چیزی عناو اهمیت دادن  
 نیبی : ناز و عشو  
 نیبو : چه اگاه  
 نیزی : نیزخ چیز و نیکی هم نزدیکی دیده شود  
 نوکش : اسپ فربه و قوی

نیمری : سیالداری بودن در رسم  
 عردسی  
 نابود : نادار چیز خراب حشم  
 نابشه : سرشنی و نافرمانی  
 نخش : نقش و نگار  
 نور : حوض ، چاه چیزه آب  
 برای آبیاری  
 نوچه : سنگ ، کمین گاه بشکار  
 نادر : قربانی و قفس کردن خود و یا  
 چیزی را  
 نیزدی : سهوآ ، اشتباه  
 نادج : خیلی زیاد

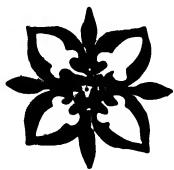
## حُرف و

وَنْكَهْ : بَسَيْمَا ، حَمْرَهْ	وَرْكَنْ : عَجِيبْ وَنَمُونَهْ
وَأَوْيَلَا : گَرِيَانْ ، عَذْرَوْزَارِي	وَقَرْهَهْ : جَسْم
وَنَخْتَلَهْ : دَفْعَتَا ، نَاهْكَانِي	وَرْكِيدَهْ : نَشْتَهْ بَخَوَابْ فَتَنْ
وَلَادْ : بَيْكَارْ	وَرْدَهْ : بَسَدْ سَارَغْ الْطَّغَالْ
وَرَغْهْ : دَامْ	وَمَاعْ : غَدَى كَهْ اَزَآرَدَهْ دَوْغْ مِيزَانَهْ
وَتَهْبُورْ : فَسَرَوْرَفَلَى	وَدَكُوْ : كَوَدْ اَزْسَرَسْنَ وَفَصَدَهْ حَوَانِي
وَخْلِيْ : مَادَهَ عَالَهَ حَبَنْ	وَلَغْتَلَهْ : دَفْعَتَا وَأَرْخَطَهْ مَسْمَ
وَلَيْ : اُولَادَانَدَرْ	وَمَاعْ بَلَهْ : مَغْرُورْ وَمَشْبَرْ
وَلَنْهَلَبْ : بَهَانَهَ جَوَيِي	وَبَولْ : سَطْحَى ، سَكَرَّسِي
وَخَمْ : وَقْفْ	وَبَحْيِيْ : نُوشَيْدَنْ
وَنَكْهَهْ : رَنْكَهْ بَسَيْمَا	وَبَحْجِيْ : نُوشَانَيدَنْ

قر : لانه و آشیان  
 دور : غده و دانه کلان  
 دروغ : هیل و نژاد  
 پچک : پیمانه و میماس  
 ولنت : دفعتا، ناگهان  
 درجع : بهین بودن  
 وجاره : بدینی  
 وته : چکنست، جاگزندن چکل  
 دهل زدو : صدای بزر  
 ونحو : جای دسته که بسوان  
 تیشه و تبراند اخه می شود  
 فشی : ضعف و بیهوشی

وشت : مباحثه، بحاجت  
 وسیه : باز، بعداً  
 وشگت : واسکت  
 وسیس : بلندگرستن  
 ولنگ : نوار عرض دم بند جوانات  
 وام : خوف، آرس  
 وغده : همراه و استفراغ  
 ورده : آشیان و لانه پرندگان  
 وسیل : گیاه هرزو که مانند گندم است  
 ورنا : برنا، جوان  
 وار : روشن کردن آتش  
 درغ : جویچ

دغچی : کشتن حشره موزی	دوج : رُگ و پی
دشند : بیکاردن برای شرط بستن	ولیات : نومی از درخت چار
وزگنه : شگفت همیشہ مخوب مسم	وغنی : فراموشی



## حُفَّه

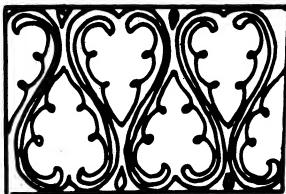
هُفَت	خَنْك
هُوشَرَه	: بَاهْش
هُوش بُونْغُو	: كِمْ جَهَات، تَرْسُو
هُوشَرَك	: وَارْخَلَا
هُرْغَل	هُمَنْ دَسَال
هُوبَجِي	: چَنْكَ زَدَن
هُرْغَل	: مَيْجَع



# حُفَّى

بُزَّة : بُرَادِر شُوْمُر	بُزَّة : شُوْمُر شِيْرَه
بَيْنَگَه : زَن بُرَادِر	بَيْنَگَه : بَيْنَگَه
بِكَرَه : بَيْلَه ، بَيْلَه وَكَه	بِكَرَه : خَنَگ خُورَدَن
بِخَنْغُو : خَنَگ خُورَدَن	بِخَنْغُو : كَلَان كَارِد خُود خَواه
بِلَكْ : كَلَان كَارِد خُود خَواه	بِلَكْ : خَنَگ خُورَدَه وَتَبَدَّار
بِلَكْ بَرَدَه : خَنَگ خُورَدَه وَتَبَدَّار	بِلَكْ : اَشَاهَه
بِلَكْ بَشَد : اَشَاهَه	بِلَكْ : گَذَاشَت ، اَجَاهَه دَاد
بِلَل : خَوَابَكَاهَه كَوْسَقَدَانَه (آَغَلَه)	بِلَل بَرَدَخِسُو : خَنَگ خُورَدَه
بِلَل بَغْشِش : بَزَزَه	بِلَل بَغْشِش : صَرَفَه جَوَيَه
بِلَسِم : بَيْلَم ، بَسَوارَه ، بَيْلَه دَرَپَيَه	بِلَل بَلَكَلَه : خُود نَمَاهِي

پام : عطف کوہی ره مانند سوزن  
 یک لوت : مکمل ، نهاد  
 است  
 بورغ : قستر ، ایپ تندرو  
 بیسری : ارسال رون ، فرستان  
 کشان ندارد



# درست نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۶	۱۲	جلگ	جلگ
۲۷	۱	جرجیت	جرجیت
۳۱	۱۳	چونس	پینس
۵۹	۲	قاوری	قوری
۶۴	۶	کدور	کور
۶۴	۲۰	کیدلک	کیدگ
۷۱	۸	پنده	پینده
۷۱	۱۹	لده	لدهگ
۸۲	۱۲	(اولی)	یک ادهلی

وزارت امور اقوام وقبائل  
ریاست نشرات وامور فرهنگی  
مجله ملیت های برادر  
شماره نشرات مستقل (۵)



محمد عوض نبی زاده کار گر ، در سال ۱۳۲۹ ش، در قریه تگاب برگ گ امر بوط و لسوالی پنجاب ولايت با میان دیده بجهان گشوده ، تاصنف نهم در مكتب صنایع کابل در رشته طباعتی واز صنف ۱۰ الى ۱۲ در شپی لیسیه کابل تحصیلاً تشن را به پایان رساند ، از سال ۱۳۴۴ الى پیروزی انقلاب شکو همند ژور در مطبعة دو لتی بحیث کار گر و بعد در دور انقلاب برای مد ت دو سال بحیث رئیس مطابع دو لتی و بیش از مد ت یکسال بحیث والی با میان ایفای وظیفه نموده . از اول حمل سال ۱۳۶۱ الى میزان ۱۳۶۱ دو باره زیا سنت مطابع دولتی به مو صوف سپرده شد .

محمد عوض نبی زاده کار گر ، از سال ۱۳۵۲ کار های قلمی اش رادر مطبوعات کشور آغاز یده چنا نکه ترجمه های مقاله های علمی و داستان های کودکان از لسان آلمانی از موصوف طی مجله ژوندون ، کمکیانو انیس و مجله میر من به نشر رسیده است و همچنان ، در دور انقلاب چندین مقاله تیوریک روی مسا یل سیا سی و او ضاع کشور و انقلاب طی مجله ملیت های برادر نیز به دست نشر سپرده است ، مو صوف از میزان ۱۳۶۱ به اینسو بحیث معین وزارت امور اقوام و قبایل اجرای وظیفه نموده فعلاً عضو کمیته مرکزی ح.د.خ. ۱ میباشد .

